

# اسلام و روشنگری

گرت هندریش



Geert Hendrich: *Islam und Aufklärung. Der Modernediskurs in der arabischen Philosophie.* Darmstadt, Wissenschaftliche Buchgesellschaft 2004

اصلاً بتواند به هویت دست یابد. پیش شرط کسب هویت برای سوژه، در معنای کانتی‌اش، «خروج انسان از نابالغی خودکرده خویش» است؛ و این امر به معنای دست‌یابی به یک خودمختاری که شرط تعیین خویشتن و پیش شرط هویت شخص است. همین امر زمینه استقلال حیات انسان را فراهم می‌کند. ولی در بافتار جامعه و طبیعت، یک امر خشونت‌آمیز با این تعیین خویشتن همراه شده است. زیرا انسان آزاد در مبارزه بر سر حقیقت هنوز در پایان راهی که یک نظم هستی‌شناختی مسیر آن را تعیین می‌کند، قرار نگرفته و بدین‌سان به پایان یک چشم‌انداز غایت‌نگر در تاریخ بشریت نرسیده است. این سوژه، آن انسانی نیست که به خود آمده باشد، بلکه خود برآیند واقعیت‌های تاریخی، یک نظم مبتنی بر تبادل، جهان کالا و عقلانیت فنی است. تعیین خویشتن انسان در شرایط عصر جدید سرمایه‌داری به‌جای آن‌که در آزادی به بلوغ مسئولانه بیانجامد، تبدیل به سرسپردگی و تسلیم و از خود بیگانگی گشته است. در عصر جدید مسئله بر سر سلطه بر جهان و به زیر یوغ کشیدن و کنترل طبیعت است، به‌ویژه آن طبیعتی که خود انسان باشد. اندیشه‌ورزانی همانند هورکهایمر و آدورنو در عبارت پردازی مشهور خود در کتاب دیالکتیک روشنگری می‌نویسند: «تا این‌که خویشتن انسان، سرشت یک‌سان، هدفمند و مردانه انسان خلق گردد، چه مصیبت‌ها که بشریت بر خود هموار نکرد» (هورکهایمر/آدورنو: دیالکتیک روشنگری، ص ۳۳، متن آلمانی). سیطره بر طبیعتی که همانا انسان است، خود را در رابطه انسان با امر «بیگانه» و ساختن موجودی به‌نام «دیگری» خود را می‌نمایاند. در عصری که انسان می‌خواهد جهان طبیعت را به زیر سلطه خود بکشد و به‌ناچار خود نیز به موضوع آن بدل می‌شود، می‌رود تا خودمختاری به‌دست آورده‌اش را بار دیگر از کف بدهد. بدین گونه به موازات فرآیند عصر جدید شاهد تمنای انسان به «جادوشدگی»، به رویکرد ذات‌باور و دخالت جبر هستی‌شناختی در تعیین خویشتن انسان هستیم.

گرت هندریش در کتاب خود ضمن بحث در مورد دوره‌های مختلف گفتمان مدرنیته در جهان عرب، در نگره‌های اندیشمندان عرب ۱۵۰ سال اخیر کاویده است.

اسلام و روشنگری یکی از مباحث بسیار حاد دهه‌های اخیر در دنیای اسلام است که اندیشه‌ورزان کشورهای مغرب‌زمین مسیحی را نیز به خود مشغول داشته است. روشنگری در این برهه تاریخی به معنای یافتن خویشتن خویش و به‌عبارت دیگر، تعیین هویت فرد در این جهان است. روشنگری در حوزه فرهنگی اسلام پیچیدگی و بغرنج‌های خود را دارد که یکی از این بغرنج‌ها مسئله «هویت» است. کاوش در هویت اسلامی موضوع‌های مهم کتابی است زیر عنوان: «اسلام و روشنگری» به قلم گرت هندریش که رساله فوق دکترای اوست. عنوان دوم کتاب «گفتمان مدرنیته در فلسفه عرب» است.

هویت همواره یکی از پرسش‌های کانونی فلسفه از دوره آغازین تا به امروز بوده است. اگر این پرسش امروز با مفهوم «هویت» عجین شده، در آغاز در حوزه منطق و متافیزیک - هستی‌شناسی طرح می‌شد. هویت فردی نیز یکی از پرسش‌های بنیادین سده بیستم، چه در فلسفه و چه در دیگر علوم انسانی بوده است. افلاطون، فیلسوف یونان باستان، به آشکار در این باره سخن گفته و کوشیده است تا چارچوب و امکانات آن را مشخص کند. وی در نظر رادیکال خود در مورد هویت سوژه (یا انسان) بر این باور بود که هویت را در واقع برای خدایان ساخته‌اند و سرشت انسانی نبود هویت است. دقیقاً همین‌تاز در عصر جدید مورد بازبینی قرار گرفت. افلاطون در توضیح هستی‌شناسانه خود از جهان، جایگاه فرد را بسیار شکننده می‌دانست، که باید به معنای خودبودگی و خودمختاری آن را به‌دست آورد. (سمپوزیون، ۲۰۷ سی و ۲۰۸ ب) ولی در نهایت جایگاه فرد نسبت به جهان و نسبت به خویش تابع جبر یک نظم هستی‌شناسانه است. اگر فرد در مورد حیات و آینده خود هرگز اطمینانی ندارد، ولی دست‌کم مطمئن است که چه امکاناتی در اختیارش هست. در پارادایم هستی‌شناختی یک مفهوم نیرومند حقیقت نهفته است که سوژه‌ها (انسان‌ها) را در مورد جایگاه‌شان نسبت به جهان و نسبت به خدا یک‌سره سبکبار می‌کند. این پارادایم می‌گوید: شناخت امر حقیقی امکان‌پذیر است.

عصر جدید سوژه یا انسان را در برابر وظیفه معینی قرار می‌دهد تا